

نقد مبانی تئوریک و معرفتی مسیحیت صهیونیست

از منظر اسلام

زینب سادات ساداتی گرمی

^۱. سطح ۲، مدرسه علمیه حضرت آمنه (س)، z.sadati535@gmail.com

چکیده

از ابتدای خلقت دین همواره شاهره اصلی انسان در رسیدن به سعادت بوده است و خداوند متعال با فرستادن انبیای الهی پیوسته به انسانها راه درست زیستن و سعادت‌مند شدن را نشان داده است؛ اما در همه جای دنیا جریان دین‌داری به یک سمت و سو نرفته است و انسانها بارها با تخطی از دستورات الهی، رنج زندگی دنیوی خالی از شریعت درست را بر خویش جاری ساختند. در دنیای غرب که امروزه بسیاری از جوامع را هم درگیر تفکرات خویش کرده است، پس از قرون وسطی و پدید آمدن رنسانس، دگرگونی‌هایی در جریان‌های علمی، مذهبی، سیاسی و... به وجود آمده است که موجب تفاوت نگرش انسان فطرتاً دین‌دار شد. بطوری که قرن‌ها جریان دین‌داری مذموم بوده و دین صرفاً یک امر شخص تلقی می‌شد. اما انسان مدرن بازهم در زندگی مادی خود خلا حضور دین را احساس کرده و در پی پاسخ به نیازهای ورای مادی خود رفته است. و اینگونه مکاتب و ایسم‌های مختلفی را پدید آوردند تا در کنار فاصله‌ای که از دین گرفته است، بتواند پاسخگوی نیازهایی باشد که در گذشته دین آنها را برایش جبران می‌کرد. در تحقیق پیش رو از آنجا که ادامه‌ی تحقیق و بررسی ما در رابطه با فرقه‌ی مسیحیت صهیون در مقاله پیشین است، به مباحث تئوریک و معرفتی که مسیحیان صهیون از آن بهره می‌جویند، می‌پردازیم. مبانی چون: "امانیسم"، "سکولاریسم"، "ساینتیسم"، "دئیسم" و "گنوسیسم". و همچنین سعی شده این مکاتب از منظر اسلام بررسی شوند و موارد خطای اندیشه‌شان مطرح شود.

کلیدواژه‌ها: انسان، ایدئولوژی، دین، رنسانس، مسیحیت صهیونیست

مقدمه

از دیرباز انسان به دنبال پاسخ‌گویی به برخی مسائل و نیازها است؛ نیازهایی که علاوه بر مسائل مادی، مسائل معنوی را هم شامل می‌شود.

به اعتقاد مسلمانان حضرت آدم (علیها سلام) اولین انسان و بر روی کره زمین و اولین پیامبر خداوند یکتاست که به جهت خطایی که از او و همسرش حوا، در بهشت برین سر می‌زند، به زمین فرستاده شدند تا مأموریتی که به آنها محول شده را انجام دهند. مأموریتی که رسیدن به کمال و سپس بازگشت به بهشت بوده و باقی نسل انسان هم پیرو حضرت آدم و حوا به همان مأموریت مشغول‌اند.

با افزایش جمعیت انسان‌ها و گسترش بلادها و کشورهای مختلف، انسان‌ها از هم فاصله گرفته و جمعیت‌های مختلفی بوجود آمده است. در هر جمعیت انسانی به جهت هم‌زیستی بهتر و به وجود نیامدن تداخل در نیازها که منجر به جنگ و نزاع می‌شده، انسان‌ها قواعدی (هنجارها و ناهنجارهایی) را وضع کردند.^۱

اما با وجود همه‌ی این قواعد، بشر همواره احساس خلاء و کاستی چیزی را درک می‌کرد، احساسی که در جوامع مختلف منجر به پدید آوردن مکاتب فکری گوناگون در خصوص انسان و نسبتش با خودش، با هستی و محیط پیرامونش و نسبتش با جهانی خارج از جهان مادی یعنی ماوراء الطبیعه به وجود آمد.

مکاتب و ایدئولوژی‌ها و ایسم‌هایی که گاه‌به‌گاه به جهت هم عصری با ادیان مختلف، پیرو بایسته‌های آن دین و یا شریعت است و گاه صرفاً به جهت تحریف و یا حتی در رد آنها به وجود آمدند.

مسیحیت صهیونیست یکی از این ایدئولوژی‌هاست که در مغرب زمین به وجود آمده است و ادعا می‌شود از ترکیب مسیحیان پروتستان با حزب صهیون که یکی از احزاب یهودیت است، به وجود آمده است. این ایدئولوژی داعیه‌ی دینی و حفظ اعیان مسیح و نسل منجی آینده را دارند اما در واقع با توجه به پیشینه و عملکردشان پیوسته نشان داده‌اند که تنها هدفشان اغراض سیاسی و قدرت و حکومت بر دنیاست.

در این میان از برای پیشبرد اهدافشان و ساخت یک ایدئولوژی همه‌باور از ایسم‌های مختلفی بهره‌جسته‌اند، که مهم‌ترینشان عبارتند از: "امانیسم"، "سکولاریسم"، "ساینتیسم"، "دئیسم" و "گنوسیسم".

در تحقیق پیش‌رو به نقد این ایدئولوژی‌ها از منظر اسلام می‌پردازیم.

^۱. بایدها و نبایدها، قواعدی که انسانها برا هم‌زیستی مسالمت آمیز در جوامع آنها را وضع کرده‌اند.

با توجه به فطرت پاک انسان و خوی جستجوگر او که در پی حقیقت و رستگاری است، بررسی ایدئولوژی‌هایی که انسان همواره در زندگی‌اش با آنها سروکار دارد و سبک اندیشیدن، انتخاب کردن، تصمیم گرفتن و حتی سبک زندگی او را هم تشکیل می‌دهند، لازم و ضروری می‌نماید.

اهمیت و بررسی این دیدگاه‌ها ذیل استفاده‌ی یک ایدئولوژی دینی بنام مسیحیت صهیونیست که همواره در صدد حکومت بر جهانیان است و با ابزار گوناگونی چون کتاب و رسانه‌ها سعی در تغییر اذهان انسان‌ها دارد، احساس می‌شود.

موضوع این نوشتار تا به الان مور بررسی‌هایی قرار گرفته، اما تفاوت کار فوق با کارهای مشابه قبلی، در این است که این ایدئولوژی‌ها ذیل بحث مسیحیت صهیونیست مطرح شده‌اند و استفاده‌ای که این فرقه از آنها می‌کند ما را برآن داشت تا نوشتار ذیل را قلم زنیم.

از آنجایی که برای پاسخدهی به مبانی معرفتی نیازمند مباحث فلسفی هستیم، لذا در این تحقیق از روش توصیفی تبیینی بهره می‌بریم.

نقد امانیسم

دیدگاه امانیسم متکی بر علوم در مدرنیته است، متکی به انسان برخاسته از مدرنیته است، امانیسم که در صد انسان - خدا انگاری است، بر آمده از تفکر سکولار و مدرن امثال "فرانسیس بیکن" است که از آن به عنوان پیامبر علوم تجربی یاد می‌شود، در این دیدگاه تنها امیال آدمی است که اهمیت می‌یابد و دیگر خواست و اراده‌ی الهی اهمیتی ندارد.

انسان با امیال خویش می‌تواند هرچه را که می‌خواهد و طبق میل اوست، تصاحب کند و نکته مهم اینکه او در تصرفات خود نباید به هیچ موجودی نیز پاسخ گوید بلکه او در حقیقت، (فعال مایشاء و لا یسئل عما یفعل) می‌باشد. از این رو، هدف علوم تجربی که در دنیای سنتی، کشف نظم پیشین الهی میان موجودات بوده است تغییر نموده و صرفاً در صدد قدرتمند نمودن انسان برای تسلط بر جهان طبیعت است.^۱

اما در خصوص دستیابی به معارف و آنچه که انسانها باید بدان پایبند باشند، از دیدگاه امانیسم معارف هم باید بشری و ذیل خواسته‌های انسانی طبقه‌بندی شوند. در واقع معارف هم منحصر به همین دنیای مادی و در خدمت امیال مادی انسان قرار می‌گیرند و اگر خدا و دین هم چیزی را بگویند که مخالف با خواست و امیال انسانها باشد، باید کنار گذاشته شوند و تنها انسان است که تصمیم گیرنده است نه حتی خداوند خالق. به عبارت دیگر دین انسانی باشد و نه اینکه انسان دینی باشد.

با این تفکاسیر، دیدگاه اومانستی در تعارض کامل با دیدگاه اسلام است که کاملاً بر مبنای محوریت خداوند متعال است.

دین اسلام به خلاف دیدگاه اومانستی، کاملاً بر الوهیت خداوند و دستورات ایشان و آموزه‌های پیامبران و امامان که انسان‌های بلند مرتبه‌ای هستند، استوار است.

اساس انسان شناسی در دین اسلام بر مبنای کمالات انسانی است.

اما آیا در جوامع مدرن و اومانستی که در ساخت این ایدئولوژی‌ها کمالات انسانی و پررنگ کردن شخصیت انسان مدنظرشان بوده است، به کمالات انسانی به درستی بها داده شده است؟

تاریخ و عملکرد کشورهایی که تحت سیطره‌ی حاکمیت اومانستی و مدرن هستند، اینگونه به ما ثابت می‌کند که نه تنها کمالات انسانی در این جوامع به ظهور نرسیدند، بلکه یک سیر نزولی داشته‌اند و به قهقرا می‌روند، زیرا خروج از حاکمیت الهی، مستلزم ورود به حاکمیت انسانی در همان حد و اندازه‌ی مادی خود انسان است.

و در اینجا هم یک اضدادی به وجود می‌آید که هرکه بخواهد طبق میل خود خود عمل نماید، هرج و مرج پیش می‌آید که خلاف طبع انسان است که نظم و در عین حال اجتماعی زندگی کردن است. پس برای آنکه

^۱. سید محمود نبویان، مقاله اسلام و امانیسم، نشریه رواق اندیشه شماره ۱۵

انسانها حرف خود را که حق می‌دانند به کرسی بنشانند، باید به مبارزه بپردازند که در اینصورت، بازهم کمال و خواست انسان‌های دیگری ضایع می‌شود. پس در هر صورتی خروج از کمال الهی شامل ورود به عرصه‌ی حاکمیت انسان مادی است.

اما در دین مبین اسلام، و طبق فرمایش امامان و معصومین (علیهم السلام)، طبق دستورات خداوند متعال کمالات انسانی و رای هر چیزی اهمیت دارند.

برای مثال امیرالمومنین علی (ع) در نفی تفکرات نژاد پرستانه هم از هر کسی پیشی می‌گیرند، و در جایی که سربازی از سربازان معاویه به خانه زن یهودی یورش می‌برند و دستبند و گردن‌بند او را به غارت می‌برند و به او بی‌احترامی می‌کنند، با عصبانیت تمام می‌فرمایند: «لَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهٍ مَلُومًا!»؛ اگر برای این حادثه تلخ مسلمانی از روی تاسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار چنین حالتی است.

درواقع حضرت به دین زن یهودی اشاره‌ای نمی‌کند و تنها حرمت و کرامت انسانی شکسته شده‌ی زن یهودی است که ایشان را بی‌تاب می‌نماید.

اما اینکه مسأله‌ی اختیار انسان را مطرح می‌کنند که در دین الوهی این اختیار از انسانها سلب می‌شود، فلذا امانیسم دیدگاه بهتری است، باید بگوییم، تحت سیطره‌ی حکوت الهی بودن و طبق دستورات ایشان با تفکر و تعقل و قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری که در انسان به ودیعه گذاشتند، بسیار بهتر و کاملتر از این است که تحت سیطره‌ی حاکمیت یک انسان مادی و میرا که خود هم سطح و اندازه‌ی خودش است، باشد. کما اینکه در جوامع امروزی می‌بینیم که چگونه قدرت اختیار و انتخاب را با تبلیغات رنگارنگ و استفاده ابزاری از بازیگران و افراد مشهور و ... از انسان سلب می‌کنند و به راحتی هر آنچه را که می‌خواهند، به انسان غالب می‌کنند.

حال آنکه امیرالمومنین علی (علیه السلام) در خصوص بها و ارزش انسانها و کرامتشان که غیر قابل قیمت گذاری است، می‌فرمایند: «إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا» «همانا بهایی برای جان شما کمتر از بهشت نیست، پس به کمتر از آن نفروشید».

پس همانگونه که پیشتر گفته شد، پیروی از کلام الهی عقل کل است و از همه‌ی احوالات انسان و طبیعت و آنچه در عالم است و آفریده‌ی خودش است بهتر از هر کسی آگاه است، بهتر است تا انسانی مادی و میرا که خود مخلوق خالقش است

^۱. نهج البلاغه فرازی از خطبه شریف ۲۷

^۲. نهج البلاغه حکمت ۴۵۶

نقد سکولاریسم

سکولاریسم در ابتدا یک واکنش رادیکال اجتماعی به اربابان کلیسا و آموزه‌های تحریف شده دین مسیحیت بود؛ کلیسا از قرن ۱۴ میلادی دچار انحطاط سیاسی و دینی شد و همین امر سبب عاصی شدن عامه مردم و حتی طبقه سرمایه‌دار و بورژوازی که مجبور به دادن مالیات بسیاری می‌شدند، شده و کم‌کم موجب یک شورش عظیم گردید. لذا از مهمترین علت‌های انحطاط کلیسا می‌توان اشاره کرد به شهوت پرستی، قدرت طلبی و مال اندوزی کشیشان و راهبان کلیسا و ضعف آموزه‌های مسیحیت در پاسخ‌گویی به مسائل روز و جدید.

اما علت اصلی نزاع بین علم و دین که موجب تقویت هرچه بیشتر اندیشه سکولار شد این است که رویکر غالب میان اندیشمندان غربی تا قرون وسطی، پیوند میان علم و دین بود. اما روند شتاب آلود جدایی میان این دو، از عصر روشنگری و ظهور رنسانس آغاز شد.

پس از رنسانس و کشف روش‌های علمی جدید، کلیسا که تا قبل رنسانس مرجع رسمی علم و دین به شمار می‌آمد به جهت آموزه‌های عقل ستیز و ضد علمش نتوانست پاسخگوی مسائل روز مردم باشد. که همین امر موجب نزاع بین علم و دین و سپس تقویت اندیشه سکولار در جهان غرب شد.

از همین رو ایده‌ی سکولاریسم یعنی جدایی دین از سیاست مطرح شد، که البته چون کلیسا مرجعیت علمی و دینی را توأمان داشته، این ایده به همه‌ی عرصه‌های زندگی بشر سرایت می‌کند و کم‌کم از جدایی دین از سیاست به جدایی دین از تمام عرصه‌های زندگی بشر سرایت می‌کند.

روشن است که همچنین تفکری از نظر اسلام که یک دین کامل و جامع است، مذموم واقع می‌شود. در دین اسلام از قرآن و احادیث معتبر تا اصول و قواعد و روش‌های عقلی استفاده می‌شود تا به نیازهای گوناگونه بشر پاسخگو باشد از نیازهای فردی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و... و همین توانایی‌اش آنرا متمایز از دیگر ادیان الهی می‌کند. زیرا به فرموده روایات، اسلام دینی است که ادیان قبل از خود را کامل می‌کند.

و از همین رو است که قرآن کریم خود را «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» «معرفی می‌کند.

از طرفی دیگر یکی از تفاوت‌های اساسی قرآن با کتب دینی پیش از خود، غیرقابل تحریف شدنش است. و این به جهت همان خرافاتی بودن در انجیل و کتاب مقدس مانند گناه جبلی و یا تناقضاتی چون تثلیث و یگانگی خداوند و ... ثابت می‌شود، خصوصاً که از کتاب‌های انجیل و کتب مقدس چندین جلد و در فواصل زمانی زیادی پس از پیامبر آورنده‌ی کتابش، نوشته شده است، اما قرآن همان یک نوع است و آدمیان همانند آنرا نمی‌توانند بیاورند و در این امر عاجز هستند.

۱. سوره مبارکه نحل آیه ۸۹

همانطور که در قرآن به تصریح آمده است «إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (ما قرآن را نازل کردیم و به طور قطع از آن نگهداری می‌کنیم).

فلذا نمی‌توانیم به ایده‌ی سکولاریسم و جدایی دین از تمام عرصه‌های زندگی اعتماد کنیم، بلکه می‌توان با اعتقاد و التزام و عمل به دین کاملی چون اسلام به بسیاری از نیازهای بشری پاسخ داد و در جهت کمالات انسانی واقعی حرکت نمود.

نقد ساینتیسم (علم باوری)

ساینتیسم یا علم باوری یک مکتب غربی است که ابتدائاً توسط "فرانسیس بیکن" مطرح شده «علم همه چیز بشر است». این تفکر در زمانی مطرح شد که بشر به دنبال راه حلی برای رفع بیچارگی و مشکلات بسیاری چون بیماری، فقر، اضطراب و در نهایت جهل و ... بوده است.

در این تفکر که زاده‌ی تجربه‌گرایی است، تنها علم می‌تواند پاسخگوی همه‌ی مشکلات بشری باشد.

از آنجا که در تجربه‌گرایی از تجربه و قوانین تجربی استفاده می‌کنند، لذا به علم تجربی می‌رسند و نه عقلانی.

و ساینتیسم که فرزند تجربه‌گرایی محسوب می‌شود، وامدار علوم تجربی است. ساینتیسم نحله‌ای است که وابستگی بسیاری به علوم کمی و تجربی مانند ریاضیات، فیزیک، شیمی و ... دارد و برای رسیدن به قوانین از روش علمی استفاده می‌کنند. و در این روش هم بیش از هر چیزی از استقرا استفاده می‌نمایند.

اما نکته اینجاست، طبق چیزی که هیوم می‌گوید اگر صحت قوانین علمی را بپذیریم، قوانین علمی "علت" هیچ چیز را تعمیق نمی‌کنند؛ بلکه چگونگی رخداد پدیده‌های مختلف را "توضیح" می‌دهند. و تجربه‌گرایان هیچ دلیلی برای اعتقاد به واقعیت قوانین علمی ندارند.

از همین رو مشخص می‌شود که علوم تجربی صرف، حتی نزد خود غرب هم کاملاً مورد تایید نیست و نیاز به علمی که پاسخگوی دیگر مسائل و مشکلات باشد، احساس می‌شود. مانند متافیزیک.

باید توجه داشت که در عین اینکه علوم تجربی به کمک علم آمده‌اند و سوالات و مسائل تجربی مانند پزشکی را پاسخگو بودند، اما به طور قطع و به تنهایی نمی‌توانند تعریف درست و صرفی برای علم داشته باشند، تنها با استقرا نمی‌توان به علم رسید، بلکه علاوه بر استقرا ما نیازمند قیاس و برهان هم هستیم و در اینجا علوم عقلی هم وارد می‌شوند تا پاسخگوی خلأهایی که علوم تجربی دارند، شوند.

۱. سوره مبارکه حجر آیه ۹

۲. ابتدا سوالی را طرح کرده و بعد یکسری مشاهدات تجربی جمع کرده سپس یک مدل ارائه می‌دهند که هرچه ساده‌تر باشد بهتر است. اگر این مدل با واقع مطابقت داشته باشد می‌شود یک قانون. و هرچه با آزمایشات مختلف بیشتر ثابت شود که مطابق با واقع است، این قانون از قدرت بیشتری برخوردار است.

اما آیا به طور قطع همین کافی است؟ آیا تنها علم (اعم از تجربی و عقلی) برای بشر کافی است؟ حتی در غربستان که خود سردمدار اصالت علم هستند هم این قضیه مورد بحث قرار گرفت و خلأ چیزی علاوه بر علم احساس شد، چیزی که به قول شهید مطهری آنها سعی کردند با "ایسم"های مختلف (ایدئولوژی‌ها)، را پوشش دهند و تکمله بزنند.

اما این هم کافی نیست، ایدئولوژی، جهان‌بینی و انسان‌شناسی می‌خواهد. خدا شناسی می‌خواهد. باید این چند مؤلفه باشند تا ایدئولوژی‌ها ایسم‌های مختلف نتیجه دهند، اینکه صرفاً ایدئولوژی تحت عنوان امانیسم مطرح شود و در آن روح انسان نفی شود یا در ایدئولوژی آتئیسم خداوند نفی شوند و یا در جهان‌بینی فقط و فقط به علم و قوانین طبیعت بدون توجه به خالق آفرینش تنها با تجربه و استقرا و یا علوم عقلی و قیاس مطرح شود، نقص‌های دیگری را شامل می‌شود.

لذا اینکه همه‌ی پاسخ‌ها را به علوم بسپاریم در واقع یک اشتباه "علمی" است. اما در خصوص منظورمان از علم در تعبیر بالا، علم به همراه ایمان است. علم حقیقتاً حقیقت خوبی است. اما اینکه علم را از همزادش که ایمان است جدا کرده و معتقد شوند به اینکه تنها علم همه‌ی وظایفی که تا بحال ایمان و دین برعهده داشته را برعهده می‌گیرد و دیگر به دین و ایمان نیازی نیست، یک تفکر اشتباه سرشار از تهی است.

همانطور که رسول اکرم (ص) می‌فرمایند: «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا»^۲

حکمت (یعنی علم، دانش، حقیقت) گمشده مؤمن است، آن را هر جا و نزد هر کس پیدا کند می‌گیرد و خودش را از او سزاوارتر می‌داند؛ یعنی جای علم آن خانه ای است که ایمان هم آنجا هست. اگر علم در خانه ای پا بگذارد که همزادش ایمان در آنجا وجود نداشته باشد، در خانه خودش نیست. فلذا علم به تنهایی یقین‌آور نیست و نمی‌تواند پاسخگوی همه‌ی نیازهای بشر باشد.

نقد دئیسم

واژه انگلیسی Deism از نظر ریشه‌شناسی با Theism هم ریشه است «Theism» از یک کلمه یونانی یعنی Theos که به معنای خداست، گرفته شده و Deism از یک کلمه لاتینی یعنی deus که این هم به معنای خداست، مشتق شده. هر دو کلمه به اعتقاد به وجود یک خدا یا خدایان اشاره دارند و از این‌رو، متضاد الحاد هستند. با این حال، چنان‌که در مورد مترادف‌ها معمول است، این دو کلمه کم‌کم از نظر معنایی از هم جدا

^۱ شهید مرتضی مطهری - کتاب فلسفه اخلاق

^۲ شهید مرتضی مطهری - کتاب فلسفه اخلاق

^۳ نهج الفصاحه، حدیث ۲۱۹۵، ص ۴۶۴

شدند. Theism فضای ارتدوکسی - مذهبی خود را حفظ کرد (یعنی همان معنای خداپاوری)، اما deism یک معنای صنفی غیر ارتدوکسی - مذهبی به خود گرفت و در نهایت، یک معنای منفی پیدا کرد.^۱ دئیسم مکتبی است که سالها پس از استعمال معنای اولیه‌اش منحرف شده و معنایش شامل تغییراتی شده است.

قائلین به این مکتب گرچه خداوند را آفریننده جهان می‌دانند اما معتقد به دینی صرفاً طبیعی هستند که مبتنی است بر آموزه‌های عقلانی.

دئیستی‌ها هرگونه ارتباط وحیانی و روحانی با عالم بالا را رد می‌کنند؛ به عبارت دیگر می‌توان گفت آنها قائل به یک دین و یا شریعت عقلانی هستند، با نفی و رد هرگونه وحی و ارتباط روحانی.

دئیستی‌ها در بحث خدانشناسی معتقد به خالقیت خداوند هستند اما در این مکتب علاوه بر خلق، نافذ مطلق نیست.

آنها خداوند را مانند سازنده‌ی یک ساعت و یا دستگاه مکانیکی می‌دانند که پس از ساخت آن دیگر بدان کاری ندارد و آن ساعت یا سیستم مکانیکی با نظم و توالی خود کار خویش را انجام می‌دهد، بدون افاضات و توجهات سازنده‌اش.

اما در خصوص باور دئیست‌ها در نبوت، آنها معتقدند که وحی باید کاملاً عقلانی و مطابق با عقل انسان باشد، که این اعتقاد، عملاً اعتقاد به وحی را منتفی می‌کند و یا صرفاً یکسری تفاسیر عقلانی از کتب مقدس را شامل می‌شود.

نکته‌ی بسیار مهمی که در رابطه با این مکتب وجود داد این است که، شاید به نظر برسد دئیسم‌ها تنها در دو قرن ۱۷ و تا اواخر قرن ۱۸ ظهور و افول یافته اما باید توجه داشت که این مکتب به جهت پاسخگویی به چیزی که انسان مدرن می‌خواهد، مورد توجه دنیای مدرن و سکولار است و در واقع دئیسم به عنوان یک نشانه شورش علیه ارتدوکس و دگماتیسم (dogmatism) باقی است.

به طور خلاصه، دئیسم تاکید فرد بر حقش نسبت به فکر کردن برای خودش، در همه موضوعات و انتقال افکارش به دیگران برای سعادت عمومی است. این نکته تاکید بر اصل همانندی بشریت است. این امر نشانه طلوع سکولاریزم و شروع مدرنیته در الهیات است.^۲

اگر دئیسم را مکتبی صرفاً قائل به شریعت عقلانی (دین عقلانی) بدانیم، روشن است که در مقابل دین اسلام است. فلاسفه‌ی مسلمان، قائل به دو نوع علت در خالقیت خداوند متعال هستند، یکی علت معد یا اعدادی

^۱. ویکی فقه - مکتب دئیسم

^۲. ویکی فقه - مکتب دئیسم

است که طبق آن خداوند علتی است که خلق می‌کند ولی دیگر در امور معلول آن دخالتی ندارد و او را رها می‌کند، مانند همان ساعت و ساعت ساز یات بتا و بنایش.

و دیگری علت هستی بخش است، همان حقیقت یا وجود محضی که همه‌ی موجودات وابسته به او هستند و اگر لحظه‌ای فیض و توجه او به معالیش قطعه شود انسان و تمامی مخلوقات معدوم و نیست می‌شوند.

براساس اصول، مراتب داشتن وجود و تعلق بودن وجود معالیل بر علت و عدم استقلال معالیل و یا عین ربط و وابستگی‌اش به علت، که در حکمت متعالیه‌ی ملاصدرا از آن بحث می‌شود، خالقیت خداوند متعال از نوع علت هستی بخش است و نه علت معد، زیرا همه‌ی معالیل نسبت به علت حقیقی یا هستی بخش، عین فقر و وابستگی هستند و هیچ استقلالی از خود ندارند و اینکه موجودی را فرض کنیم که در یکی از شئون هستی وجودش بی‌نیاز از علت حقیقی باشد، محال است. و بر فرض همچنین چیزی، اگر یک لحظه خداوند توجهش را از عالم هستی دریغ نمایند، همه چیز نیست و معدوم می‌شود.

فلذا تصور خدای صرفاً سازنده، بدون توجه و دخالت در امور عالم یک تصور محال و باطل است.

در مقوله‌ی رد وحی از شریعت و دین که در مکتب دئیسم مطرح شد، فلاسفه‌ی مسلمان بحث ضرورت عقلانی وحی را مطرح می‌کنند، انسان به جهت مدنی بالطبع بودنش، نیازمند به یک جامعه و هم‌زیستی با دیگر انسانها دارد تا با توجه به این خصوصیت و فطرت خویش و در کنار هم‌زیستی با هم نوع خویش به کمال دنیوی و اخروی و کمال وجودی خویش برسد، این از موضوعاتی است که فلاسفه‌ی مسلمان با توجه بدان براهین اثبات و ضرورت عقلانی وجود وحی را پایه‌گذاری می‌کنند.

من جمله علامه طباطبایی (ره) در کتب "شیعیه در اسلام" و "مباحثی در وحی و قرآن"، به این برهان اشاره کرده است که شکل آنرا به صورت زیر می‌توان بیان نمود.

مقدمه اول: دستگاه آفرینش به گونه‌ای است که هر موجودی، از جمله انسان بالضروره به سوی کمال نوعی خویش هدایت می‌شود.

مقدمه دوم: انسان به طور طبیعی دارای حبّ ذات است و برای خود، همه چیز را استخدام می‌کند و دامنه استخدام وی، هم‌نوعانش را نیز فرا می‌گیرد.

مقدمه سوم: انسان به دلیل استخدام‌گر بودن، بالاضطرار اجتماعی است.

مقدمه چهارم: حبّ ذات، برتری جویی و استخدام‌گری انسان، موجب بروز اختلاف و ستیز در جامعه می‌شود.

مقدمه پنجم: نظام آفرینش اقتضا می‌کند این اختلاف بر طرف شود، تا انسان‌ها به کمال برسند.

مقدمه ششم: قوای ادراکی بشر، به تنهایی عاجز از کشف و یا وضع قوانینی است که اختلاف‌ها را رفع کند.

مقدمه هفتم: انسان باید منبع علم و راه کشف دیگری داشته باشد تا قوانین لازم برای رفع اختلاف را کشف یا وضع کند. (به دلیل مقدمه پنجم و ششم)

مقدمه هشتم: نوع دیگر درک و شعور فقط وحی است که به پیامبران اختصاص دارد.

نتیجه: برای این که از جوامع بشری رفع اختلاف شود و زمینه کمال انسان ها فراهم آید، فرو فرستادن وحی از سوی خداوند ضروری می باشد!

نقد گنوسیسم

همانطور که در مقاله پیشین بیان شد؛ گنوسیسم آیینی است بر نوعی ثنویت استوار است که روح و ماده از روز الست با هم مقارنه دارند و شرور هم مانند خیرها نیرویی اصیل و قدیم هستند. پیروان این آیین مدعی هستند که با معرفت و شناخت باطنی می توان از عالم شرور و ماده خارج شده و به عالم خیر و معنویت و در نتیجه به رهایی و نجات دست یافت. این آیین همانند دیگر آیین ها و مکاتب مسیحی، اناجیلی دارند که پیروانشان به آنها در موارد گوناگونی استناد می کنند.

از این رو قبل از ورود به نقد اعتقاد اصلی گنوسیان، این بحث مطرح می شود که اصلاً آیا این اناجیل قابل اعتماد و استناد هستند؟

همانطوریکه برخی از معاصرین، کتاب مقدس را هم زیر سوال می برند و امروزه کمتر کسی باور می کند که این اناجیل را واقعاً حواریون و هم عصرهای حضرت عیسی (ع) نوشته باشند، به صحت و سقم اناجیل گنوسی هم خدشه وارد است.

ما حقیقتاً درباره ی نویسندگان آنچه که انجیل های متی، مرقس، لوقا و یوحنا می خوانیم هیچ نمی دانیم. فقط می دانیم این نوشته ها منسوب به رسولان (متی و یوحنا) یا پیروان رسولان (مرقس و لوقا) هستند.^۱ آنچه ما می دانیم این است که نویسندگان گنوسی هم مانند نویسندگان اناجیل دیگر، آثار سری شان را به حواریون مختلفی نسبت داده اند.

قابل باور است که بگوییم آنها هم مانند اناجیل عهد جدید، برخی مطالب و گزاره های خود را از روایات اولیه گرفته باشند ولی در موارد دیگر مدعایشان متهم هستند به اینکه این مطالب برساخته ی خودشان است، زیرا برخی از گنوسیان صراحتاً اعلام داشتند که معرفت سری خود را از تجارب شخصی خود بدست آورده اند.

^۱. علامه طباطبایی کتاب «شیعه در اسلام» و «مباحثی در وحی و قرآن»

^۲. اناجیل گنوسی، صفحه ۵۰

در واقع می‌توان برای اناجیلی که به یک حواری حضرت عیسی (ع) نسبت داده می‌شود، یک معنای نمادین هم قائل شد. برای مثال انجیل مریم که به نظر می‌رسد مکاشفه‌ای حاصل ارتباط صمیمانه‌ای با منجی باشد. ارتباط به رابطه‌ی شهوانی میان او و مریم مجدلیه می‌تواند دال بر ارتباط عرفانی باشد، زیرا در طول تاریخ عرفای بسیاری برای توصیف تجاربشان استعاره‌های جنسی به کار برده‌اند.^۱

گنوسیان ابداع اصیل را نشانه‌ی کسی که حیات روحانی می‌یابد می‌دانستند، مانند محافل هنری که ابداعات و متخیلات شخصی را نشانه‌ی هنر واقعی می‌دانند، در این آیین هم اینگونه است، به حدی که اگر کسی هر چه را که عیناً استاد می‌گوید انجام دهد و بازگو کند را نابالغ دانسته و ارزش کار او را بسیار اندک می‌دانند.

اسقف ایرنایوس، گنوسیان را متهم به گفتن عرفاً شهرهای جدید می‌کند. هرچند که بیراه نمی‌گوید و در قرون اول و دوم شعرهای برجسته‌ای از گنوسیان طرح شده مانند «رقص دوار صلیب» و... او معتقد است اینکه گنوسیان خودشان هم صراحتاً بیان می‌کنند که چیزی علاوه بر شهودشان مکتوباتشان را تایید نمی‌کند، بسیار توهین آمیز است. ایرنایوس می‌گوید: آنها را باید سرزنش، به سبب وصف احساسات و هیجانات انسانی، تمایلات روحی و... و به کلام الهی نسبت دادن چیزهایی که برای بشر رخ می‌دهند و هر آنچه خود تجربه می‌کنند.^۲

اما در نقد یا در رابطه با رویکرد اصلی آیین گنوسیان که مبتنی بر ثنویت است و در همه‌ی عرصه‌های اعتقادی و تفکراتشان، مانند خداشناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و ... ورود می‌کند. تصور خدای خیر و متعال و خدای ناقص و شر، یک تصور باطل است. زیرا خداوند متعال، قادر، عالم، و خالق خیر مطلق است، پس نقصی در او راه نخواهد داشت تا نیاز باشد به خدای دومی که به امور شر رسیدگی کند و یا از او شرور ساطع شوند و بدون اذن خداوند متعال یک جهان مادی را به وجود آورد همانطور که علامه در نهاییه الحکمه می‌آورند «ان الواجب تعالی مبدء لکل ممکن موجود.»

ما با توجه به حصر عقلی دو نوع عالم داریم، عالم عقل که در آن موجودات ماده ندارند و مجردند و عالم ماده که در آن موجودات هم ماده دارند و هم عقل یا روح.

برخلاف ادعای گنوسیان، موجود مادی فطرتاً پاک است و به همین جهت پاکی فطرتش و استعداد و قوه‌ی خیر حرکت جوهری و عرضی در آن رخ می‌دهد و به رشد و کمال می‌رسد. سوالی که در رد ثنویت مطرح می‌شود این است که اگر خداوند قادر، عالم و خالق کل موجودات است، پس شرور در دنیا و عالم ماده از

^۱. اناجیل گنوسی، صفحه ۵۱

^۲. اناجیل گنوسی، صفحه ۵۲

کجاست؟ در مباحث فلسفه اسلامی، شرور یک امر عدمی است و عدم حضور خیر، شر ساطع می‌شود، نکته‌ی دیگر این است که شر فقط در عالم ماده اتفاق می‌افتد و بستر حضورشان در این عالم است زیرا در عالم ماده است که عالم اضداد کشمکش هاست و اسباب گوناگون یکدیگر را از تاثیر باز می‌دارند و حرکات جوهری و عرضی که ملازم تبدیل یک ذات به ذات دیگر و یک کمال به کمال دیگر است، در آن روی می‌دهد. و با همه این حال طبق دسته بندی که ارسطو می‌کند عالم ماده عالمی است که خیرش کثیر است و شر در آن قلیل و اندک. پس اصالتاً خیر وجود دارد و اعتباراً و مجازاً است که شرور پدید می‌آیند، آن هم در نبود خیر. برای نمونه خورشید و سایه را می‌توان مثال زد، خورشید نور را ایجاد می‌کند نه سایه را، در واقع سایه بالعرض و در پی نبود خورشید پدید می‌آید. و وقتی می‌گوییم سایه معلول علتش خورشید است، در واقع مجازاً برای سایه علتی قائل شدیم چون اصلاً سایه وجودی ندارد و اعتباراً برایش وجودی قائل می‌شویم.

اما در رابطه با شرور اخلاقی که امکان دارد از انسان سر بزند، باید ورود به بحث فلسفه انسان خلقت کنیم خداوند خالق و حکیم هیچ یک از افعالش عبث و بیهوده نیست و این نظام آفرینش هم در پی هدفی خلق نمود. انسان به این عالم آمده تا تحت آزمون‌های الهی قرار گیرد و به رشد و کمال برسد، طبعاً همچنین هدفی لازمه‌اش حضور اشرار در سایه‌ی خیرهاست.

در غیر این صورت دیگر آزمون و خطایی وجود نداشت و استعدادها و قوای وجودی انسان فرصت بروز و نمود و رشد و کمال پیدا نمی‌کرد.

به همین سبب خداوند حکیم به انسان اراده‌ی آزاد، قدرت تعقل، تفکر و انتخاب داده است تا در سایه‌ی فطرت پاک الهی که به انسان لطف نموده، انسانها راه حقیقی رشد و کمال را بیابند پس اگر از انسان خطایی سر می‌زند خیرات نقض می‌شوند و شرور پدید می‌آیند و این امر نه تنها منافاتی با عالمیت و قادریت خداوند خالق کل موجودات ندارند، بلکه مؤید همین صفات اعلای الهی نیز می‌باشد.

نتیجه گیری

طبق بررسی‌های انجام شده در مقاله پیشین در خصوص فرقه‌ی مسیحیت صهیونیست ما بدین امر رسیده‌ایم که این فرقه از مکاتب و ایدئولوژی‌هایی بهره می‌جوید تا تئوری خویش را جا بیاورد.

از میان نکات گوناگون و مهمی که در خصوص این فرقه گفته شده مبانی معرفتی و تئوریک آنها را که با استفاده از این اندیشه‌ها به مطلوب‌شان می‌رسند، بررسی و نقد کرده‌ایم.

نتایجی که با توجه به مطالب متن مقاله بدان دست یافته‌ایم عبارت است از:

امانیسم که در آن اندیشه‌ی دین انسانی و نه انسان دینی که مطرح می‌کنند، نقد می‌شود. دین اسلام بر مبنای محوریت خداوند متعال است و انسان مخلوق خالق است و خدامحوری در دین اسلام، منافاتی با اراده و اختیار انسان ندارد، بلکه پیروی از خالق کل آفرینش برتر از پیروی از انسان مادی است که خود مخلوق خالق است.

سکولاریسم اندیشه‌ای است که جدایی دین از تمامی عرصه‌ها و ساحت زندگی بشر را خواستار است. پرواضح است، اسلام که دینی است با اصول و قواعد خاص و روش‌های معتبر عقلانی و استنتاجی، مخالف همچنین تفکر محدود کننده‌ای است. زیرا اسلام یک دین کامل با احکام و شرایع کامل در موضوعات فردی، اجتماعی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... است؛ و از همه جهات دینی کامل و جامع است که پیروی از دستورات و آیین‌هایش موجب رستگاری و سعادت انسان می‌شود.

در بحث ساینتیسم از طریق روایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بدین نتیجه می‌رسیم که علم به تنهایی نیازهای بشر را پاسخگو نیست و دکنر عام نیازمند به ایمان هم هستیم.

دئیستی‌ها معتقد به خدای صرفا خالق و نه فیض دهنده هستند، و خداوند را همچون بنایی می‌دانند که بنایی را می‌سازد و سپس رهایش می‌کند و بنا با همان نظمی که ساخته شده پابرجاست. در نقد این ایدئولوژی این قضیه مطرح شده که فلاسفه‌ی مسلمان علت همه‌ی موجودات را خداوند، یعنی خالق کل موجودات می‌دانند. علت خداوند نسبت به موجودات تنها علت اعدادی نیست، بلکه علت خداوند از نوع علت حقیقی یا همان علت هستی بخش است؛ فلذا تصور خدای صرفا سازنده، بدون توجه و دخالت در امور عالم یک تصور محال است.

و در رابطه با حذف وحی از شریعت که مطرح می‌کنند هم برهانی از علامه طباطبایی در اثبات ضرورت عقلانی وحی آورده شده است.

و اما در نقد گنوسیسم که در همه‌ی امور خداشناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و... هم تکیه بر ثنویت می‌زند، رد تصور خدای شر در کنار خدای خیر مطرح می‌شود که اساساً این تصور باطل است و خداوند متعال اگر خدای خالق، خیر مطلق و حکیم است، دیگر نیازی به وجو خدای شر نیست.

همانطور که در انتهای هر میحث در متن اصلی این نوشتار هم مطرح شده، این مکاتب پاسخگوی نیازها و مسائل اساسی که بشر با آن درگیر است، نمی‌باشد.

منابع

- جیرائیلی، سید یاسر، **سودای سکولاریسم**، تهران: خیرگزاری فارس، چاپ اول، ۱۳۹۰ ه.ش.
- پیگلز، الین، **انجیل‌های گنوسی**، ترجمه: کوچکی میبیدی، ماشاءالله، تهران: کتیبه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ه.ش.
- کریم پور قراملکی، علی، «نقدی بر سکولاریسم از دیدگاه قرآن»، نشریه رواق اندیشه، ۱۳۸۳ ه.ش، شماره ۳۹.
- مطهری، مرتضی «سیانتیسم، اصالت علم»، مجموعه آثار، ج ۲۲
- «نگاهی به تجربه گرای، ساینتیسم، هیپیسم» <http://falsafeh.blog.ir>، ۱۳۹۳ ه.ش.
- کریمی، مرتضی، «آشنایی با مکتب دئیسم»، نشریه معرفت، ۱۳۸۲ ه.ش، شماره ۷۴.
- پرسمان دانشگاهیان «لزوم وحی کارکرد وحی ضرورت وحی نیاز به وحی»، www.porseman.com، ۱۳۹۶ ه.ش.
- نبویان، سید محمود، «اسلام و اومانیزم»، نشریه رواق اندیشه، ۱۳۸۱ ه.ش، شماره ۱۵.
- «نقد امانیسم»، ویکی فقه.
- «تثلیث در قرآن»، ویکی فقه.
- جعفری، فرشته؛ عامری، محسن؛ «آیین گنوسی و تاثیرات آن بر عقاید عارفان مسلمان» نشریه پژوهشنامه مذاهب اسلامی، ۱۳۹۵ ه.ش، شماره ۵.
- آزادیان، مصطفی، «ثنوی‌گری در آیین گنوسی و نقد آن» نشریه معرفت ادیان، ۱۳۸۹ ه.ش، شماره ۴.